



آقای بیضایی قرار است سال آینده پس از اتمام فرازدانش با دانشگاه استنفورد، فیلمنامه «شغال» را در ایران جلو دوربین ببرد. آقای بیضایی باید به کشور بازگردد تا درباره مقدمات تولید تصمیم گیری شود. با صحبت‌هایی هم که با دوستانش معاونت سینمایی استنفورد مشاکی در پای صدور مجوز ساخت فیلم نمی‌بینم و امیدوارم با حضور آقای بیضایی فیلم جدیدشان در سال آینده جلو دوربین برود. «فیعی‌ج» پر بیراه نمی‌گفت، «علیرضا سجادیور» مدیر اداره کل نظارت و ارزشیابی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در گفت‌وگو با «شرق» ضمن تایید گفت‌وهای «فیعی‌ج» گفت: «مشکلی برای فعالیت آقای بیضایی نیست و آماجگی کاملی برای همکاری با ایشان وجود دارد. اما آن سوت‌روایت کمی متفاوت است. «بیضایی» ارزو دارد در ایران باشد به شرطی که بتواند کار کند و البته «شغال» را آن گونه که می‌خواهد جلو دوربین ببرد. «شغال» و «گبر» و «کلاغ» و... این روایت شهلا لاهیجی» از آخرین دیدگاه‌های ما به‌هجوم بیضایی» است. «بیضایی» اوایل پایش سال ۱۹۸۰ دعوت دانشگاه استنفورد آمریکا برای تدریس سینما، از ایران مهاجرت کرد. در کنار این همه اما اگر یک نکته دست‌کم محقق است و هیچ چیزی نمی‌تواند مانع آن شود؛ حالا چه کتاب «شغال» و «کجاست»، رومانیایی یا نشده باشد، «شغال» ساخته شود یا نشود، بیضایی سال آینده به ایران می‌آید. از غرب دور صای پای...

■ نماند شما از کدام گروه هستید؟ کسانی که معتقدند تئاتر می‌تواند به طور مطلق و در تمامی ابعاد، خصوصی باشد از گروهی هستید که مثل من فکر می‌کنند و بر این باورند ما باید‌های تحت عنوان «تئاتر خصوصی مطلق» هرگز رویه‌ور نبوده باشیم و سیستم و اثر تاثیرگذار اجتماعی همواره، برایماند حمایت‌های دولتی و غیردولتی (و نه سرپرستی) بوده و هست.

در گستره تئاتر کشور ما و حتی در آن طرف ابهامی نتوانید با حداقل به ندرت نمی‌توانید تئاتری را پیدا کنید که در تمام وجوه زیبایی‌شناسی، ارزش‌های اجرایی و جذب حادکثری مخاطب، از سایر مضامین ارزنده و یک کلام خلق اجرایی یکناله و ماندگار موفقیتی چشمگیر کسب کرده باشد، در حالی که هزینه‌های تولید آن را هم، همان گروه اجرایی و خلاقه تامین کرده باشند؛ نه شاید در همین چند ثانیه اسامی چند گروه و چهره برجسته به ذهن‌تان خطور کرده باشد مثل «گروتسکی» و کارگردان شهپر لهستانی یا «گروه تئاتر سولی» و کارگردان نامدار «رین منوشکین»، یعنی این چهره‌های مستقل و برجسته تئاتر قرن بیستم هم، از پشته‌های دولتی برخوردار بودند؛ بله، گروتسکی برای امانداری و اداره «ابرتورش از کمک‌های مالی مستقل» هم لهستان به‌رمند بود و «گروه تئاتر سولی» هنوز هم در صف مقدم دریافت حمایت‌های دولتی شهرداری پاریس قرار دارد. این شهرداری پاریس خط و ربطی به آنها می‌دهد که این کار را بکنند و آن یکی را نه؟ هرگز. افتخار و هوشمندی شهرداری پاریس در این است که از «تئاتر سولی» و «رین منوشکین» به عنوان یکی از جنبه‌های بی‌بدیل جاذبه توریست در این کشور حمایت کند تا این گروه در برنامه‌ریزی سالانه سفرهایش به سراسر دنیا، دوره زمانی‌ای را هم برای اجرا در پاریس در نظر بگیرد.

تنه نوع تئاتر خصوصی که می‌تواند به تنهایی روی پای خودش بایستد و نیازی به هیچ حمایت بیرونی نداشته باشد، «تئاتر تجاری» است؛ مثل وضعیت «تئاتر آزاد» در کشور ما. تئاترهایی که در پوینت عبود و گلیز اجرا می‌شود و مخاطبان خودش را هم دارد، در لندن هم اجرای بینوایان که اقتباس از اثر برسته ویکتور هوگو است، در طول ۱۸ سال به صورت مداوم اجرا می‌شود؛ بدون آنکه از حمایت خاصی برخوردار باشد. تئاتر خوب و فارغی هم هست، ولی تئاتر تاجر محسوب می‌شود.

اگر ما می‌خواهیم از تئاتر آوانگار، تئاتر تجربی و تئاتر جریان‌ساز حرف بزنیم، باید گونه‌ای را به ذهن‌هایمان بیاوریم که در عین استقلال مضمونی و تفسیری، توسط شهرداری‌ها، دولت و هر نهاد یا شکل تجاری-اقتصادی مورد حمایت قرار بگیرد. این به معنای تصاحب آن اثر یا نیستن در جایگاه تهیه‌کنندگی توسط این نهادها نیست، چون آن دیگر عنوانش تئاتر خصوصی نیست. تئاتر خصوصی از این حیاتیات بهره می‌گیرد، در چارچوب ارزش‌های حاکم بر نظام سیاسی، اجتماعی و مذهبی کشور گام می‌برد اما نگاه مستقل و منحصرفرود خودش را هرگز کنار نمی‌گذارد.

■ در فهرست پرفروش‌ترین کتاب غیرادبی آمریکا کتاب «آنا روزنامه‌نگاری ارزش مردن را دارد؟» به قلم «آنا پولیتکوسکیا» قرار دارد که درباره قتل روزنامه‌نگار روسی در سال ۲۰۰۶ است. «آنا پولیتکوسکیا» در کتابش درباره روزنامه‌نگاری بی‌پاک روسیه مطالبی را با مخاطب در میان گذاشته است. او توسط مهاجمان ناشناس و به ضرب گلوله کشته شد.

تابلو «عاشورا» اثر
مهرداد طلایی کیوان
همزمان با آغاز
ماه محرم در خانه
هنرمندان ایران
رومنمایی شود.
این اثر که ترکیبی
از چوب، نقره، آهن
و برنج و فلزات مختلف است، در قالب کولازه به سبک
آبستره در فرمی کاملاً مذهبی خلق شده است.

هرچه خواندنی توی دست‌ان است بگناید زمین
خرین انار دنیا را بر دراید. شاهکاری غیر منتظره

معصومه، عمیق با تخصصی در گفت‌وگوهای ادبی که «بختیارعلی» نویسنده کردنی نویسنده و تاینون به زبان‌های آلمانی، سی، عربی، انگلیسی و چندین زبان دیگر ترجمه شده است.

چطور ممکن است در همسایگی ما
سندهای چنین زمان عجیبی بنویسد و
بصورت باید در زمان را می‌آزمایم که
سیلان ذهنی آرام (که به نظر می‌رسد
هر تصویر زمان به روح جادایی می‌دود)
چیز گرد چند محور اساسی جمع
به گونه‌ای که هم اهل ادب دوستش
ند و هم خواننده متعارف.

آخرین آثار دنیا درباره جنگ است،
ره‌رهبان سیاسی، فقر، عشق، مرگ،
سومیت‌های پایمال شده! اما این
سوغات بهانه نمی‌شود که نویسنده به زاری مرسوم
موضع برتری به دفاع از مردم بپردازد.
بختیارچراغ در این اثر همراه و همقدم مردم و در
حق حقوق اساسی‌شان می‌نویسد اما نه علیه کسی
ار می‌دهد و نه از قداست توده‌ها می‌گوید. همه چیز

جمعی هندریکس نایفه گیتار الکتریک و بی‌ن‌طور نایفه موسیقی راک در سال ۱۹۴۲ شد. جمعی هندریکس را می‌توان پایه‌گذار و خنده‌ساز نوین در نواختن گیتار الکتریک دانست، که بعد از خودش پایه‌های اساسی سبک‌های موسیقی همچون هاردراک، پاور متال، سبک‌های دیگر شد. هیچ گیتاریست معروفی در آن زمان وجود نداشت که از او تأثیر گرفته باشد. گیتاریست‌هایی همچون جو ستراتی، استیو نای، زنده‌ایست و زوادی و بسیاری دیگر، همگی متأثر و شیفته تأثیر او و سبک این هنرمند بودند.

داشت اول: دوستی که مشتری ثابت کتاب‌های
راست می‌گفت، لذت یک شعر خوب را با هیچ چیز
نمی‌کند. هستند خیلی‌ها که تعجب می‌کنند از
حرف؛ همچنین از کسانی که به هوای یک شعر
، هر کتاب شعری را می‌خرند، حتی اگر شاعرش
ناخته باشد!

چندی پیش در مراسم اختتامیه جشنواره بین‌المللی تحقیقات بزرگی از حیطه سینمای داستانی صورت گرفت که سینمای مستند تمرین یا مقدمه‌ای برای ورود به سینمای داستانی، مضمونش این بود و این درست یکی از سؤالاتهای مهمی است که سینمای مستند ما از آن رنج می‌برد. به حیطه‌های او به عنوان حسن‌خاتم مراسم بود. این فین کسانیه که قبلاً به جایگاه شده، نه از فرصت صحبت داشتند، بودند آنها که دیگری داشته باشند یا قایل به این باشند که یک از این دو حیطه سینمای مستند و داستانی، چه چاه خود را دارند و ذهنیت و منطق بیانی خاص را می‌پلیند و بنفردت هم اتفاق می‌افتد که هم بدانی، ساخت و موقع بود و هم مستند ساز. روحی بود همین وضع بود از ادبیات است و طهای شاعری و نویسندگی با این تفاوت که ادبیات، تکلیف کاملاً روشن است و مرز بندی بین سنده و شاعر بودن مشهود است و به رسمیت خسته شده؛ اما در سینمای ما یک مرز بندی عام بود و حیطه داستانی و مستند است و نه تنها، ری را روشن نمی‌کند بلکه به سرگردمی بیشتری منجر شده و می‌شود، و آن اینکه: هر فیلمی که

در دسترس جمع می‌شود تا به اثری انسانی، جاودانه و حلاقانه بدل شود. آخرین انار دنیا رمانی عجیب است که در وضعیت عادی می‌توانست تیرازی یک میلیون‌ی در جمعیتی ۷۵ میلیونی داشته باشد. امکان خواندن این کتاب را ترجمه خوب آرش سنجابی و نشر افراز فراهم کرده‌اند.

کلاسیک‌شده دارند بی‌تردید از این مجموعه راضی
بر نمی‌گردند اما من خواندن این اثر را برای دیدن نوعی
دیگر از داستان‌نویسی به خوانندگان جوان توصیه
می‌کنم. رویای این پارسی دیوانه دیدنی است. ناشر
این کتاب نشر افکار است.

بودند. این شیفتگی و علاقه به هندریکس حتی به موزیسین‌هایی در سبک جاز و فیوژن هم سرایت کرد. طوری که اسطوره موسیقی جاز «مایلز دیویث» او را یکی از نابغه‌های موسیقی دوران بشریت برشمرد.

که از سبک‌ها فراتر می‌رود و تأثیرش تا ابد در موسیقی برجای خواهد ماند.

توصیه می‌کنم تمام جوان‌هایی که به دنبال نواختن گیتار الکتریک و همین‌طور علاقه‌مند به موسیقی راک هستند، حتما آثار این نوازنده را گوش کنند و مطمئن باشند که حتی با گذشت ۴۰ سال از مرگ وی، خیلی چیزها از او یاد خواهند گرفت.

می‌دهد: تعریف‌هایی برای فیلم مستند شده است، اما هستند کسانی که برایشان مستند یک «کشف» است. کشف رگهای از حقیقت در روابط پیرامونی ما و واقعیت‌های روزمره زندگی و پستی و بلندی نیست که این دادگاهی باشد و سر هم کردن و بر هم جوش دادن چند نما و آهنگ و کلام به دست آید تا تمرین و مقدمه‌ای باشد برای ساختن فیلم داستانی؛ و فراتر اینکه هر مستندساز شناخته شده‌ای هم همواره قادر نیست به این کشف نایل شود. لذتی دارد که وقتی به آن رسیدی، دیگر سودای استانی‌سازی را نخواهی داشت و این حرف گزافی نیست.

یادداشت دوم: همین پنجشنبه‌ای که گذشت، انجمن دوستداران اصفهان سوسمین همایش نکوداشت این شهر را در پنج سخنرانی و دو میز گرد برگزار کرد. یکی از دو محور همایش، زاینده‌رود و فاجعه زمستانه محیطی و فرهنگی که از خشک کردن آب آن حاصل شده و خواهد شد. اما از آنجایی که دنیا زاینده‌رود را به اصفهان می‌شناسد و نصف جهان بدون زاینده‌رود یعنی هیچ، می‌خواهم در یکی، دو هفته آینده یادداشتی را به بررسی این همایش اختصاص بدهم که مسلماً برای هر ایرانی دوستدار و عاشق ایران جالب خواهد بود.

اما عجلان این موضوع را نمی‌توانم نگویم که آنچه به حق مایه تعجب و رنجش سخنرانان و شرکت‌کنندگان همایش بود، سخن آقای احمدی‌نژاد بود راجع به تقسیم آب زاینده‌رود از سفر اخیرش به استان چهارمحال و بختانی که رواج و تعمیق چنین بیاناتی از جانب مقام مسوولی چون او خواهد داشت.

غلارضا امامي

ایمان بیابوریم به آغاز فصل سرد... دیشب با یار
زاینیانی قرار داشتیم... که به کانادا می‌رفت. قارمان
خیابان شرعیتی بود سر میرداماد... سوز سردی
می‌وزید و نهمم نرم بارانی می‌بارید... خیلی وقت
بود که باران آمده بود... دلم گرفته بود... گویم
که آسمان هم دلش گرفته بود... با خود گفتم
که قدم بزنم... از سه‌پوردی تا قارمان راه درازی
نبود... در سه‌پوردی نیش کوی قراول دخترکی
نشسته بود... سیمای ردی داشت و چشمان
سیمایی... هفت هشت‌ساله می‌نمود... بساطی پهن
پیکره بود... روی زمین سرد... سکیویت و دستمال
کانکازی می‌فروخت... کنارش هم کتاب مدرسه‌اش
و دفتر مشقش... پیراهن قرمزی به تن داشت
و روسری قرمزی به سر... از سوز سرما می‌لرزید...
چه چشمان معصومی... در نگاهش... از بود... نیاز
بود... غم بود... نئوناستم نگاهش کنم... رفتم... اما
کنجش با من ماند... در من ماند... به نظر آمد که
چیزهای شهر و محله کشتارگاه است... همانجا
که (فروغ) گفت: و مردم محله کشتارگاه که خاک
افغانچشان هم خونی است... و آب حوض‌هاشان
هم خونی است... و تخت کفش هشتان هم خونی
است... اما... اینجا پسرکی هفت، هشت‌ساله
نمود... سطل را پسرک کی کرده بود... سطل را
قدش بلندتر بود... گردنش را... نیمه بیشتر بدنش
را در سطل فرو برده بود... و می‌گردید... ایستادم...
فاصله‌ای کم... مردم کنار خیابان بودند... و بانگ
برمی‌آوردند... قلیک... پل‌صدر... تیریش... و پسرک
می‌گردید... و می‌گردید... کسی او را نمی‌دید... حتی
نگاهش نمی‌کردند... هیچ‌کس نایستاد... هیچ‌کس
چیزی نگفت... هیچ‌کس تماشاش نکرد...

... قلهک... پل صدر... تجریش... به کجا چنین
شایان؟ اما شنیدم که چندی پیش در همین تهران
ساعت چهار صبح برای تماشا؛ دار زدن نوجوانی
چند هزار نفر جمع شدند... سوت کشیدند و کف
زدند... در همین سعادت آباد تهران کشتن انسانی به
دست انسانی را ساعت‌ها مردم تماشا کردند و برای
ثبت این تصاویر پرهیجان! موبایل‌ها به کار افتاد...
چند دقیقه بعد... پسرک پیروز شد... چیزهایی
فردا سطل زباله... به کیسه‌های ریخت و راه
رفت... با غرور... لایه به جست‌وجوی سطلی دیگر
روزی بیشتر... پسرک رو به جنوب رفت... داران
نند شد... با خودم گفتم حتما به خانه می‌رود... زبر



رنگ بود... با خودم گفتم... حتما به جواده
نیوب تهران است... یاد کودک‌ام افتادم...
نی که کودک بودم... همسن و هم‌قد پسرک
م... یاد شاعر دوستم زنده‌باد (عمران)... عمران
حقی افتادم که زمانی هر دو را راهان هم
می‌کردید و هر دو به مدرسه (صنیع‌الدوله)
رفتم... بعدها او به تهران آمد با خانواده‌اش و
به اهواز رفته با خانواده‌ام... به دوستم که مقیم
اداست... داستان را روایت کردم... از آنچه خود
به بودم... دوستم گفت - نامد مر باشه... از تو
فالا نون دراره... بهتر که ندم مر باشه... اشغال
از رنج و زندگی مردم نون دراره... گفتم که
این سرزمین معاون وزارت نقش گشته که تنها
ش تولید نفت و گاز سالانه ایران ۲۱۷ میلیارد

رو است - یعنی روزانه ۶۵۰ میلیون تومان
مدهای دیگر؟ و در این شهر... در برج میلادش
نتی با روشک طلا می فرایند به ۲۵۰ هزار
تومان... ماشین های دیدادم مثل (لامبورگینی و...)
۶۰۰ میلیون تومان... که در رم هم خیلی
شده ام... و در متروهای تازه آدم از مترو که
ده می شود و می خواهد نفسی تازه کند... باید
زدیک به ۸۰ پله تنگ و باریک بالا بیاید و
شش باز بگیرد تا به خیابان برسد... و می گویند
که نذریم که واگن خریم؟ و شهر من در اراک...
هاست که کارخانه اکی سازی دارد و در
آن کش های معامله می شود به چهار میلیون
تومان و ساعت های به ۱۷۰ میلیون تومان...
را راه کتیم بر زبان ها نمی گردد... فقط روی
مدها هست... تومان بر زبان ها جاری است... و پله
ست است مقامات رسمی می گویند قطر قدر
آن ماهانه یک میلیون و ۲۰۰ تومان است...
را این شهر در کنار آگهی فروش فوری کلیه...
قول (امید) و بردن ها و بردن ها و بردن ها
شتی ها و کشتی ها و کشتی ها... و سمینارهای
بریتی دو روز با شرکت ۷۰ نفر و ورودیه
۴ هزار تومان... با حضور سخنران محترم!
مد و مدیران موفق ایرانی... یک جمع ساده...
ج دو روز ۲۸ میلیارد تومانی!! و اسرانی تا
درای سیسل زاله ها... پره زان در کوی و
رزن و خیابان در پی رزق و روزی و لقمه نان...
سادران و خواهران و پدران چشم به در و در
طار... در انتظار... و مردمانی بی تفاوت... ناشد...
ستاب... با چشمانی شیشه ای... قله ک... پل صدر...
برفی... سوار تاکسی شدیم... از رادیو شنیدم که
ایش می آید... سفر به خیر نازنین... روزگار
بی است نازنین...